



بایسته‌های و نبایسته‌های مدیریتی تحول علوم انسانی

معاون علوم انسانی و هنر
دانشگاه آزاد اسلامی.

حجت‌الاسلام و المسلمین
عبدالحسین خسروپناه



سال‌هاست که در مورد تحول علوم انسانی سخن گفته می‌شود و این نشست هم در مورد تحول علوم انسانی است، بنده هم چندسالی است با اساتید و دانشجویان دانشگاه علامه طباطبائی مباحث خود را ارائه کردم و کسری بایسته‌ها و نبایسته‌های علمی را ذکر کرده‌ام. در این جلسات و تعاملات به این نتیجه رسیدم که بیشتر بایسته‌های مدیریتی در بحث تحول در علوم انسانی است و باید به آن پردازم. به نظر این کمترین شاید مقدم بر بایسته‌های مدیریتی نبایسته‌های مدیریتی است. لذا با این فرصت اندکی که دارم ده نبایسته مدیریتی و ده بایسته مدیریتی را یاد داشت کرده‌ام که عرض می‌کنم. ابتدا به نبایسته‌ها می‌پردازم.

اول: نباید شورای گسترش و شورای برنامه‌ریزی منحصر در اختیار وزارت علوم، تحقیقات و فناوری باشد، باید دانشگاه‌های بزرگ بر اساس سیاست‌های مصوب بالادستی اختیار تأسیس رشته و برنامه‌ریزی درسی را داشته باشند. ما در کشور نیاز به حکمرانی علمی داریم. سیاست‌ها را وزارت علوم باید تدوین و ابلاغ کند، اما تنظیم‌گری و خدمات عمومی در بخش حکمرانی علمی بر عهده دانشگاه‌های بزرگ باشد. مثلاً دانشگاه علامه طباطبائی به کمک اساتید فرهیخته باید بتواند در حکمرانی علمی مشارکت کند. این که فقط مجری باشد و یک عده‌ای در وزارت علوم نشسته‌اند و معمولاً روی کار آمدن احزاب گاهی اوقات وزارت علوم صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند و اختیار تأسیس رشته را به دانشگاه‌ها نمی‌دهند.

دوم: نباید شورای گسترش و شورای برنامه‌ریزی منحصر در اختیار وزارت علوم باشد. نباید مسئولان اجرایی کشور در تحول علوم انسانی دخالت کنند. متأسفانه کشور ما مسئول محور است تا عالم محور. تعالی و تحول در علوم انسانی یک کار علمی است و باید در اختیار کسانی باشد که عالم و معتقد به تحول هستند، نه اینکه تحول در اختیار کسانی باشند که تصویری هم از علوم انسانی ندارند.

سوم: نباید در تحول علوم انسانی از نقطه صفر شروع کرد. شخصیت‌های بزرگی در باب تحول علوم انسانی کار کرده‌اند و تجربه‌های بعد انقلاب و همچنین موسسه امام خمینی را داریم. حتی همین دانشگاه علامه طباطبائی هم تجربه‌های فراوانی در حوزه تحول علوم انسانی دارد. نباید از نقطه صفر شروع کرد.

چهارم: نباید در تحول علوم انسانی، علوم انسانی مدرن را نادیده گرفت و تجربه دانشمندان غربی و شرقی که به نظریه‌پردازی در حوزه علوم انسانی پرداختند را نادیده بگیریم. تجربه آن‌ها هم برای ما درس آموز است. لذا تعالی علوم انسانی را گفته‌ام روز آمدی بومی‌سازی و حکمی سازی. روز آمدی یعنی آخرین نظریه‌های دانشمندان علوم انسانی مدرن را باید بشناسیم. علوم انسانی مدرن با مکاتب مختلفی که هستند به یک جایی می‌رسند. ما وقتی می‌گوییم علوم انسانی اسلامی یا علوم انسانی حکمی یعنی علوم انسانی که مبتنی بر حکمت اسلامی، حکمت صدرایی، نوصدرایی. حکمت علامه طباطبائی. ما چندسال پیش یک همایشی برگزار کردیم به نام علامه طباطبائی، فیلسوف علوم انسانی اسلامی که دو جلد کتاب هم منتشر شد و مقالات متعددی هم در آن دو جلد منتشر شد. در واقع علوم انسانی اسلامی، علوم انسانی مبتنی بر حکمت اسلامی و معارف اسلامی می‌باشد؛ اما نباید علوم اسلامی مدرن را نادیده گرفت.

پنجم: نباید در تحول علوم انسانی اخباری مسلک شد. بعضی خیال می‌کنند از علوم انسانی اسلامی، تحول علوم انسانی صحبت می‌شود. حق و تجربه تعطیل و اخباری مسلک بینیم و فقط آیات، عبارات و روایات آن هم معنای ظاهری آیات و روایت که چه

می‌گوید. هم حق و تجربه را تعطیل می‌کنند، هم اجتهاد در نصوص دینی را تعطیل می‌کنند؛ لذا نباید در تحول علوم انسانی اخباری مسلک شد.

ششم: نباید در تحول علوم انسانی، علوم انسانی دانشگاهی از علوم انسانی حوزوی تفکیک کرد. باید بین این دو تا گفتگو باشد. در تحول علوم انسانی باید تحول باشد. برخی می‌خواهند تحول در علوم انسانی ایجاد کنند ولی فقط در علوم انسانی دانشگاهی را می‌خواهند. نباید در تحول، علوم انسانی دانشگاهی را از علوم انسانی حوزوی تفکیک کرد.

هفتم: نباید در تحول علوم انسانی گرفتار اصالت امنیت شد، باید اصل آزادی تفکر را حاکم در تحول علوم انسانی کرد. یعنی می‌خواهیم تحول در علوم انسانی ایجاد کنیم، اینکه بگوییم این سخن خلاف امنیت است، البته در کرسی‌های آزاد اندیشی و نظریه‌پردازی طبق تأکیدات مقام معظم رهبری تأکید بر رعایت اخلاق و منطق است و به هیچ وجه اجازه ندادیم نهادهای امنیتی ورود پیدا کنند؛ ولی به هر حال این نبایدها را باید رعایت کرد. در علوم انسانی اصالت با امنیت نیست بلکه اصالت با آزادی تفکر است. هرچقدر استادان آزاد باشند برای اندیشیدن و نظریه‌پردازی و نقد نظریه‌ها حتی نظریه‌هایی که ممکن است تقویت‌کننده مبانی انقلاب و اسلام باشند، استادان نقد دارند؛ اما نقد علمی، نقد حکمی و نقد مبتنی بر منطق و اخلاق، نه اینکه برخی هوچی‌گری می‌کنند به اسم آزادی تفکر.

هشتم: نباید در تحول علوم انسانی تنها به مبانی فلسفی بسنده کرد. یکی از اشکالاتی که من در طول این دو دهه‌ای که در حوزه تعالی علوم انسانی مطالعاتی داشتم و تألیفاتی خدمت دوستان اراده کردیم، دیدم عمدتاً در بحث کردن به دنبال مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و... هستند که آن‌ها قطعاً لازم است؛ که کتابی با عنوان فلسفه علوم انسانی که زیر نظر استاد دانشمند جناب آقای گلشنی تدوین شد. در آنجا ما این مبانی را وضع کردیم ولی نباید فقط به این مبانی بسنده کرد. روش تحول لازم است. روش شناسی تحول در علوم انسانی لازم است. حتی توجه به مسائل عینی جامعه لازم است. ما تا علوم انسانی را درگیر واقعیت‌ها و مسائل عینی جامعه نکنیم، علوم انسانی تحول پیدا نمی‌کند و من دیده‌ام بسیاری از مراکز به همین مبانی فلسفی بسنده می‌کند و تصور می‌کند تحول علوم انسانی

اتفاق می‌افتد. نباید در تحول علوم انسانی تنها به مبانی تنها به مبانی بسنده کرد. باید علوم انسانی را درگیر مسائل و مشکلات کرد که تحول پیدا کند.

نهم: نباید در تحول در علوم انسانی عجله کرد و زود خسته شد. این کاری زمان‌بر است، برخی از آقایان که دغدغه دینی هم دارند می‌گویند چرا علوم انسانی تحولی پیدا نمی‌کند. دنیای مدرن و اواخر قرون وسطا در واقع آغاز دوره مدرن هست؛ یعنی اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزده دوران مدرن شکل گرفته است. اولین دانشمندان از قرن هفدهم شکل گرفته‌اند. جالب است علوم انسانی مدرن از قرن نوزدهم است. ولو کسانی مثل هابز که متأثر از دنیای مدرن است. آنچه به نام علوم انسانی مدرن است از قرن نوزدهم است. ما گاهی اوقات باید بحث و گفت و گو کنیم که علوم انسانی علوم انسانی اسلامی و حکمی به وجود بیاید. برخی می‌گویند یک مقاله در مورد علوم انسانی اسلامی نوشته نشده است. چرا چنین می‌گویید، مقالات بسیاری در این زمینه هست. برخی می‌گویند چرا تحولی صورت نمی‌گیرد؟ طرفداران علوم انسانی اسلامی گله می‌کنند که چرا این همه سال در مورد علوم انسانی اسلامی کاری صورت نگرفته است. باید گفت خیلی کارها شده است اما شما نمی‌دانید. کسانی که می‌گویند کاری صورت نگرفته اطلاعی ندارند. ثانیاً کار، کار سنگینی است و نباید در تحول علوم انسانی خسته شد، کاری زمان‌بر است.

دهم: نباید در تحول علوم انسانی سیاست زده شد. این کار، کار حزبی است. وقتی اصلاح طلب روی کار بیاید در مورد تحول علوم انسانی یک چیز می‌گویند درحالی که اصول‌گرا ممکن است یک نظر دیگری داشته باشند. تحول علوم انسانی را سیاست زده نکنیم. این بحث یک بحث علمی است و کار اندیشه‌ای است. متفکران باید ورود پیدا کنند و هرکسی در این جریان‌های حزبی هستند این‌ها باید کار حزبی کنند به آن‌ها چه مربوط که در این زمینه دخالت می‌کنند. علوم انسانی کار اندیشه‌ای، کار شبانه روزی می‌خواهد. این طور نیست که بگویی فقط حرفی در این زمینه زده باشم.

اما بایسته‌های علوم انسانی: این‌ها عمدتاً مدیریتی است. اینجا هم باز نه تا ده تا بایسته

دارد.

اول: تبدیل دانشکده‌های علم محور به دانشکده‌های موضوعی محور. تا زمانی که دانشکده‌ها علم محور هستند تحول اتفاق نمی‌افتد. ولی موضوع محور شدند، چالش‌ها ایجاد می‌شود. باید دانشکده‌ها موضوع محور شود.

دوم: راه‌اندازی معاونت علوم انسانی در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تا زمانی که همه فنی و پزشکی هستند، حاضر به تأسیس معاونت علوم انسانی نیستند. تفکر علوم مهندسی است و ضرورت علوم انسانی را متوجه نیستند. ساختار وزارت علوم ساختار تحول در علوم انسانی نیست.

سوم: گنجانیدن درس فلسفه علم انسانی در مقاطع ارشد و درس پارادایم‌ها و روش‌های تحقیق در علوم انسانی در مقاطع دکتری. پارادایم‌های تبیینی، التقاطی، استراتژی‌های استقرایی، قیاسی، استفهامی، اجتهادی، باید اینها را بدانند و گرنه تحول در علوم انسانی اتفاق نمی‌افتد. استادهایی هستند که خبر از پارادایم‌ها ندارند.

چهارم: جسارت در تعطیلی رشته‌های ناکارآمد و راه‌اندازی رشته‌های کارآمد و میان رشته‌ای. سی الی چهل ساله که به روز نیستند، حالا اسلام‌سازی این رشته‌ها هیچ؛ از این مهم‌تر رشته ناکارآمد است که پاسخگوی مسائل اجتماع نیستند.

پنجم: نوآوری و نظریه‌پردازی یکی از شرایط استادیاری در نظر گرفته شود و هر استادی که می‌خواهد وارد دانشگاه شود، باید نوآوری در علوم انسانی داشته باشد. ولی این را یک عده نمی‌پذیرند اما چرا ما این را در آیین‌نامه نیاوریم که هر استادی که نوآوری داشت ارتقاء پیدا کند.

ششم: مختص علوم انسانی نیست و همه دانشگاه‌ها باید به آن توجه کنند. پیوند بودجه وزارت علوم از جمله علوم انسانی به سازمان‌ها و نهادهای کشور جهت رفع نیازهای آنها؛ یعنی اگر بگویند وزارت علوم ناظر به نیازهایی که سازمان‌ها دارند هر نیازی که این وزارت‌خانه‌ها داشته باشد ارزیابی کنند و وزارت‌خانه‌ها با دانشگاه‌ها قرارداد ببندد. بودجه وزارت علوم و رشته‌های مختلف پیوندی ایجاد باشد، بین نفت و مالیات نه نیازهای جامعه.

من نمی‌گویم حقوق‌ها دوبرابر شود ولی می‌گویم که عضو هیئت علمی باید بعد از چندسال تأمل کردن یک معضلی را حل کند. گاهی اوقات جمعی و تیمی حل کنند.

هفتم: ادغام دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های علوم انسانی است و اینکه هر استادی باید در کنار موظفی آموزشی، موظفی پژوهشی داشته باشد. اگر موظفی بجا صرفاً هدایت پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها نباشد و برخی از وظیفه کار پژوهشی انجام شود.

هشتم: من معتقد به تعطیلی گروه‌های فلسفه معارف اسلامی، ادبیات و عرفان و گروه‌هایی از این شکل هستم؛ اما نه تعطیلی محتوا، بلکه تعطیلی شکلی. این‌ها باید به دانشکده موضوعی وارد شود. دانشجوی رشته فلسفه کم است اما اگر بشود فلسفه خانواده ذیل دانشکده، در آن موقع شاهد کارآمدی فلسفه خواهیم بود و همین‌طور برای رشته‌های دیگر. ما الآن گروه‌های معارف داریم به همه دانشجویان چند واحد انسان‌شناسی و اندیشه اسلام درس می‌دهد. ارتباط این با رشته او چیست؟ بیش از بیست سال است که مقام معظم به یک دستاوردی رسیده است. دیگر وحی منزل است؟ دروس معارف باید تغییر پیدا کند.

نهم: این است که پارادایم‌ها و استراتژی‌ها و روش‌های تحقیق را استادان در علوم انسانی جدی بگیرند یعنی هر استادی می‌خواهد یک تحقیق انجام بدهد باید مشخص کند پارادایم و تکنیک‌ها و روش تحقیق او چیست. باید مشخص کند.

دهم: پیشنهاد آخر بایسته دهم خواشم این است که این جلساتی که گرفته می‌شود که خیلی هم مبارک است، این مباحث را یک عده‌ای اینها را بررسی کنند و به مرحله اجرا برسانند. دیگر سخنرانی کافی است. این‌ها را در حکمرانی علمی استفاده کنید.